

نقدی بر مصرع قضا گفت گیر و قدر گفت ده

علی فراتی

کارشناس ارشد و دبیر زبان و ادب فارسی طبس

چکیده

در این مقاله، نگارنده ضمن بررسی و تشریح مصرع «قضا گفت گیر و قدر گفت ده» و بحث در معنای افعال به کار رفته در این مصرع، نقدی بر مقاله تأملی بر معنی مصرع ذکر شده در فصلنامه رشد آموزش زبان و ادب فارسی، دوره ۲۵ شماره ۴ (۱۳۹۱) به قلم همکارمان آقای حسین نظریان داشته و از زوایای مختلف درصدد توضیح آن برآمده است.

کلیدواژه‌ها: گیر، ده، اشکبوس، رستم

در این مقاله، نگارنده با وسواس و دقت نظر در معنای مصرع «قضا گفت گیر و قدر گفت ده» به این باور رسیده که این مصرع در مقاله آقای نظریان درست معنا نشده است. دوست نگارنده آن مقاله مدعی است که نظر مؤلفان محترم کتاب درسی در باب مصرع یاد شده درست نیست؛ در حالی که برداشت خود ایشان هم صحیح و پذیرفتنی نمی‌باشد. زیرا در عبارت «قضا گفت گیر» نهاد و طرف خطاب فعل «گیر» اشکبوس است نه رستم و عمل از زبان «قضا» بیان شده و انداختن تیر به دست رستم انجام گرفته و به اشکبوس اصابت کرده است. یعنی «قضا» در اینجا به کمک صنعت جان‌بخشی موجودی جاندار فرض شده که از جان و دل فریاد زده است «بگیر». در واقع، ما در فعل «بگیر» با نوعی تأکید و تأیید عمل تیر زدن رستم به اشکبوس مواجه می‌شویم و این به دلیل وجود «ب» پیشوندی امری و به نوعی تأکیدی بر سر فعل «گیر» با زبان طعنه و کنایه به طرف حریف- که اشکبوس باشد- تحقق پذیرفته است. در معنی این عبارت نظر مؤلفان محترم تا حدی می‌تواند پذیرفتنی باشد؛ در صورتی که معنای ما تأکید بر فعل «گیر» داشته باشد. برای فعل «گرفتن» در فرهنگ‌ها، معانی مختلف و متعددی بیان شده که اینجا مجالی برای پرداختن به آن‌ها نیست ولی در این مصرع، این فعل در معنای واقعی خودش به کار رفته است؛ با این تفاوت که بار تأکیدی آن زیاد است. در واقع،

تکیه روی هجای دوم این فعل قرار می‌گیرد. توضیح اینکه هرگاه فردی خلاف میل باطنی ما کاری انجام دهد و بعد عواقب کارش را ببیند، به زبان طعنه و کنایه به او می‌گوییم «بگیر»؛ یعنی چون به حرف ما گوش نکردی، دچار بلا و مصیبت گردیدی. پس نوش جان، حقت بود.

لازم به توضیح است که نگارنده چون در منطقه شرق کشور (شهر طبس) زندگی می‌کند و از طرف دیگر زبان و گویش محلی این منطقه بیشتر مرتبط و متجانس با زبان فارسی دری و نزدیک به گویش فردوسی است، این گونه افعال در مواقعی که این حالت‌ها پیش می‌آید، فراوان به کار می‌روند.

در توضیح معنای فعل «ده» با توجه به معنای گوناگون آن در فرهنگ فارسی معین- که در جایگاه فعل، اسم و... به کار رفته است- فعل «ده» در معنای «گیر» در جایگاه اسم با کلمه دیگری همراه آورده است. و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که این فعل گاهی می‌تواند در معنای «گیر» به کار رود. (فرهنگ معین، ج ۲، ۱۳۷۱:۱۵۸۷)

پس در عبارت «قدر گفت: ده» فعل «ده» همان معنای «بگیر» را در بردارد که تأکیدی دوباره بر مطلب است. همان گونه که در مصرع دوم پاسخ فلک و ماه یکسان است و نهاد آن‌ها هم «رستم» است، در برابر مصرع اول که نهاد آن «اشکبوس» می‌باشد. با این تفاوت که در هر دو مصرع همان گونه که بیان گردید از زبان استعاری تشخیص یا جاندارانگاری استفاده شده است. یعنی نهاد و طرف خطاب فعل‌های «گیر و ده» اشکبوس است نه رستم و نهاد و طرف خطاب واژه‌های «احسنت و زه» نیز رستم است نه اشکبوس. پس معنای بیت این گونه می‌شود: «قضا گفت: بگیر؛ یعنی اشکبوس این تیر را بگیر و قدر هم گفت: بگیر؛ یعنی اشکبوس این تیر را بگیر (لحن خواندن و تکیه بر هجای دوم فعل و تأکید در هنگام معنای فعل فراموش نشود) و فلک و ماه هم رستم را به خاطر این عمل، آفرین و احسنت گفتند. این معنا تحسین کار رستم و ضربه و صدمه خوردن اشکبوس را مدنظر دارد.

دنباله مطلب در وبگاه نشریه

**هرگاه فردی
خلاف میل
باطنی ما کاری
انجام دهد و بعد
عواقب کارش را
ببیند، به زبان
طعنه و کنایه
به او می‌گوییم
«بگیر»**